کافه ستاره

مانلی فخریان

طبقه سوم

این ستون قرار است به ارزشگذاری فیلم‌های روی پرده بپردازد. در این ستون از منتقدان و اهالی سینما می‌خواهیم به فیلم مورد نظر بر اساس جدول ارزشگذاری ستاره بدهند. این امتیازها همه بخش‌های فیلم از جمله کارگردانی، فیلمنامه، بازیگری و فنی را دربر می‌گیرد.

ضعیف: ●
متوسط: ★
خوب: ★★
خیلی خوب: ★★★
عالی: ★★★★

نویسنده و کارگردان: بیژن میرباقری / **بازیگران:** مهناز افشار، پگاه آهنگرانی، مهرداد ضیایی / **خلاصه داستان:** دختر جوانی پس از فرار از یک میهمانی شبانه ناخواسته وارد خانه زنی می‌شود.

خوب ★★

شهرام جعفری‌نژاد

مجموعه‌ای از شاخص‌های زیبایی‌شناسی

من این دو ستاره را به طور کلی برای کیفیت هنری فیلم در نظر گرفتم. در این فیلم مجموعه‌ای از کارگردانی، بازیگری، تدوین صدا و تصویر خوب وجود دارد که در نهایت امتیاز خوب را می‌توان به آن داد. در فیلم طبقه سوم مجموعه شاخص‌های زیبایی‌شناسی در کنار هم قرار گرفته و باعث شده این فیلم بتواند رتبه خوب را به دست بیاورد.

خیلی خوب ★★★

مهرزاد دانش

دامنه هیجان رو به گسترش

طبقه سوم مثل سایر کارهای میرباقری از یک فضای محدود و شخصیت‌های معدود بهره می‌گیرد. طبیعتاً کار کردن در این شرایط دشوارتر از فیلم‌هایی با داستان‌های متنوع و لوکیشن‌ها و شخصیت‌های زیاد و خرده‌درام‌های بیشتر است. میرباقری در این فیلم اثبات کرد توانایی این‌گونه کار کردن را دارد. این فیلم در تداوم این روند کار موفقی است. با توجه به شرایط اکران و فضای موجود در سینمای ایران که این‌گونه فیلم‌ها را برنمی‌تابد باز هم کار ارزشمندی است. این فیلم با اینکه دو شخصیت اصلی دارد ولی تعلیق و دامنه هیجان داستان به موازات پیشرفت روایت رو به گسترش است. بازی مهناز افشار به نظرم متفاوت از تمام فیلم‌های اوست و این نشان می‌دهد تعامل مناسبی بین بازیگر و گروه سازنده وجود دارد و این تعامل دقیق و هوشمندانه است. با توجه به شخصیت پیچیده او ذهن تماشاگر از یک نمود شخصیت به نمودهای دیگر سوق داده می‌شود.

خیلی دور خیلی نزدیک

رضا بهرامی‌نژاد

نگاهی به سبز، سپید، سرخ

پس و پشت یک تکه پارچه

«سبز، سپید، سرخ» اولین تجربه محمدرضا هاشمیان در سینمای مستند، فیلمی است که ارزش دیدن دارد. این مستند که عنوان جایزه بهترین فیلم سیاسی جشنواره سینما حقیقت را نیز یدک می‌کشد، به تجربه‌های پیشین او در مقام فیلمنامه‌نویس تکیه دارد و این فرضیه را قدرت می‌دهد که سینمای مستند خیلی بیشتر از آنکه به تکنیک‌های نمایشی کردن موضوع تکیه کند، در واقع نگارشی است با متریال واقعی تصویر و صدا. موضوع فیلم بسیار ساده است: پرچم سه رنگ ما چه تاریخی دارد؟ اما مانند هر قصه خوبی که نویسنده‌اش با تمرکز بر تکه‌ای کوچک و به ظاهر بی‌اهمیت از جهان بیرون شروع می‌کند و ذره‌ذره آن جهان ناچیز را به همه جهان پیش‌رویمان مبدل می‌سازد، کارگردان نیز موفق می‌شود ما را از دیدن آنچه تاریخ یک مملکت می‌نامند در پشت یک تکه‌پارچه حیرت‌زده کند. گرچه فیلم ایراداتی دارد که هر تجربه اولی می‌تواند داشته باشد اما تجربه هاشمیان در نویسندگی، او را به سلامت از ابتدا تا انتهای کارش می‌برد و به واسطه همین شبه‌قصه‌گویی‌اش با اطلاعات است که فیلم از جذابیتی به سبک مستندهای خوب تلویزیونی برخوردار است. او با شگردهای روایی ساده‌اش، آرام‌آرام اطلاعات این پرچم و همچنین تاریخچه تطور آن را همگام با تاریخ پرفراز و نشیب ایران به بیننده ارائه می‌کند. این سیر روایی ساده تاثیری همچون قصه و درامی تاریخی به فیلم و کاراکتر اصلی آن یعنی پرچم ایران بخشیده است. همین فیلم را جذاب می‌کند و آن را قابل مثال زدن می‌کند. این فیلم یکی از آن دسته مستندهایی است که الگویی مناسب در سینمای مستند برای انتخاب سوژه و پیشبرد آن از طریق جذابیت‌های عام یک موضوع‌اند. اگر تلویزیون ایران نسبت به قدرت و برش این‌گونه روایت‌های سینمای مستند آگاه بود، بی‌شک وجود انبوهی از مخاطبان مشتاق را از طریق چنین فیلم‌های ساده‌ای می‌توانست برای خود تضمین کند. اما این فیلم مانند بسیاری از فیلم‌های دیگر این سال‌ها خارج از تلویزیون تولید شده (به تهیه‌کنندگی مشترک فیلمساز و مرکز گسترش) و جالب اینکه موفق شده جدیداً در این بازار آشفته اکران، از ۲۲ دی‌ماه در یکی از سالن‌های سینما سپیده برای خود پرده‌ای بیابد. من در گذشته نیز هر جا که توانسته‌ام نوشته یا گفته‌ام اکران چنین فیلم‌هایی هیچ دردی از سینمای مستند دوا نمی‌کند. این فیلم را باید بعد از یک چای عصر روز تعطیل، در منزل‌تان ببینید؛ به همراه هزاران تماشاگری که ممکن است بعدها در هر گوشه‌ای از جامعه بیابیدشان و این اشتراک عاطفی- اطلاعاتی را با یکدیگر در میان بگذارید. مگر تلویزیون‌های دیگر چگونه خوراک تهیه می‌کنند و مگر شبکه‌های رقیب هم‌اکنون مشغول چه کاری هستند؟ من شخصاً دوست دارم مستندهای بعدی محمدرضا هاشمیان را ببینم و هر کدام را از قبلی قرص‌تر و محکم‌تر بیابم.

اکران

فرود در غربت

کارگردان: سعید اسدی
بازیگران: پژمان بازغی، ناصر آقایی

فرود که هم به دنبال کار است و هم سرگرم بچه‌داری، به ناگاه متوجه می‌شود فرزندش به بیماری قلبی دچار شده است و درمی‌یابد که باید مبلغ هنگفتی برای معالجه‌اش بپردازد. او موفق به مهیا کردن چنین مبلغی نمی‌شود اما مصمم است به هر شکل شده فرزندش را از مرگ حتمی نجات دهد و به ناچار دست به اسلحه می‌برد.

چراغ قرمز

کارگردان: علی غفاری
بازیگران: الناز شاکردوست، رضا شفیعی‌جم

بهروز جوان ساده‌دلی است که در اثر اتفاقی درگیر ماجرای یک قتل می‌شود.

نفوذی

کارگردانان: احمد کاوری و مهدی فیوضی
بازیگران: جمشید هاشم‌پور، امیر جعفری، نسرین مقانلو

یک اسیر بعد از مدتی برمی‌گردد اما به دلایلی زندانی می‌شود.

خروس بی‌محل

کارگردان: حسین قاسمی‌جامی
بازیگران: رضا شفیعی‌جم، الیزابت امینی، مرتضی ضرابی

این فیلم در گونه کودک و نوجوان با فضایی فانتزی و کمیک ساخته شده است.

خاله سوسکه

کارگردان: نادره ترکمانی
بازیگر: سحر ولدبیگی

ماجرای افسانه قدیمی ازدواج خاله سوسکه این بار برای کودکان تصویر شده است.

آدمکش

کارگردان: رضا کریمی
بازیگران: مهتاب کرامتی، بهرام رادان، حامد بهداد

زنی در معرض اتهامی قرار می‌گیرد. یک روانشناس وارد ماجرا می‌شود.

«طبقه سوم» در گفت‌وگو با پگاه آهنگرانی

بازیگر باید ظرفیت‌ها را بشناسد

پگاه آهنگرانی مثل همان روزهای «دختری با کفش‌های کتانی» یک جا بند نمی‌شود، اما برای بازی در فیلم «طبقه سوم» بیژن میرباقری، بیش از ۳۰ روز در یک لوکیشن محدود بازی کرد. این حضور نشان می‌دهد بازیگر نوجوان آن روزها در جست‌وجوی تجربه‌های تازه‌تری است و نمی‌خواهد خود را تکرار کند. حضور او در تئاتر را نیز باید در همین راستا دانست. آهنگرانی چندی پیش در نمایش «منهای ۲» به کارگردانی داود رشیدی حاضر شد و این روزها در تئاتر ایرانشهر، در نمایش «متولد ۱۳۶۱» بازی می‌کند. او بازیگری است که به مسائل تئوری بها می‌دهد و از مسائل ادبی - هنری روز اطلاع دارد. گفت‌وگو با بازیگر «زندان زنان»، «آتش سبز»، «گربه آوازه‌خوان»، «صداها»، «سه زن» و «زادبوم» در راهرو تئاتر ایرانشهر انجام شد.

سجاد صاحبان‌زند

- شما و خانم افشار در این فیلم اسمی ندارید. اینکه هیچ اسمی نداشتید، چه حسی به شما می‌داد؟ آیا پیش آمده که کسی به اسمت توجه نداشته باشد؟

نحوه برخورد ما از ابتدا به همراه آقای میرباقری با نقش به همین گونه بود. یعنی قرار نبود تاریخچه‌ای برای این دختر در نظر بگیریم و بگوییم گذشته و بچگی‌اش چگونه بوده‌است، یعنی کارهای متداولی که برای فیلم‌های دیگر می‌کردیم، برای این فیلم نکردیم. ما در بیشتر فیلم‌ها، با کارگردان و فیلمنامه‌نویس در مورد گذشته شخصیت‌ها صحبت می‌کنیم اما در مورد این فیلم این اتفاق نیفتاد. قرار بود تماشاگر چند ساعت از زندگی دختری را در این فیلم ببیند که اسم و گذشته‌ای ندارد. در نحوه درآوردن نقش هم این اتفاق افتاد.

- نداشتن اسم در هنر مدرن بی‌سابقه نیست. مثلاً ما داستان‌های زیادی داریم که شخصیت‌شان اسم ندارند. در هنر مدرن نداشتن اسم به نوعی بی‌هویتی را نشان می‌دهد. به نظرت نداشتن اسم در این فیلم با این قضایا در ارتباط نیست؟

در دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، این مسائل خیلی بیگانه نیست. در بسیاری از رمان‌ها و داستان کوتاه‌ها، شخصیت‌ها اسم ندارند. ذهنیت ما با این نکته خو کرده که گاه دنبال اسم‌ها نیستیم. یعنی مثل چند دهه پیش نیست که ما به دنبال جزییات شخصیت‌ها باشیم. ذهن ما با این مسائل شکل گرفته. مثلاً شما در رمان‌های پل استر...

- بخش مهمی از زندگی ما در دنیای مجازی می‌گذرد که اصلاً معلوم نیست هویت واقعی‌مان آنجاست یا نه.

بله. اسم در مرحله دوم و سوم قرار می‌گیرد. مثلاً پل استر به جای اسم برای شخصیت کارهایش از سفید و آبی استفاده می‌کند و به این ترتیب این موضوع آنقدر برای ما جا افتاده است که اصلاً به این فکر نکردم که چرا شخصیت اسم ندارد.

- فیلم در یک فضای محدود اجرا می‌شود. چقدر برایت سخت بود که به عنوان بازیگری پرجنب و جوش در یک محیط بسته کار کنی؟

نه‌تنها بازی در این فضای بسته برایم سخت نبود، که حتی جذابیت‌هایی هم داشت. لوکیشن ثابت این امکان را به بازیگر می‌دهد تا بتواند با آن مکان خو بگیرد و ظرفیت‌های آن لوکیشن را کشف کند. وقتی شما ۳۰ شب در یک سالن کار می‌کنی، می‌دانی که کدام موقعیت را در کجای آن به وجود بیاوری یا مثلاً آشپزخانه چه امکاناتی را به شما می‌دهد. این نکته برای من به هیچ‌وجه سخت نبود و حتی معتقدم که کمکم کرد. آن لوکیشن به نوعی به خانه‌مان تبدیل شده بود...

- شما قبل از فیلمبرداری تمرین کرده‌ای. چقدر طول کشید به این فضا عادت کنی؟

خیلی طول نکشید. ما چند جلسه در دفتر تمرین کردیم و با نقش آشنا شدیم. چند جلسه هم در لوکیشن تمرین کردیم. یعنی زمانی که داشتند طراحی صحنه و دکور را انجام می‌دادند ما در لوکیشن تمرین می‌کردیم.

همان طور که گفتم، کار در لوکیشن ثابت برای ما خیلی خوب بود، چراکه راحت کار می‌کردیم و می‌دانستیم می‌خواهیم چه کنیم.

- اما این نکته با نقش‌ات در تعارض بود. شما نقش دختری را بازی می‌کردید که وارد یک خانه غریبه شده و نباید آن را بشناسد. این دختر کمتر از ۱۰ ساعت در خانه حضور دارد. آیا آشنا شدن با محیط، با این نکته در تضاد نبود؟

نه، برایم اصلاً تضاد نداشت. از طرفی ما به عنوان بازیگر باید کارهایی هم بکنیم که به گمان من، درآوردن این بیگانگی بخشی از کار من بود. شرایط برای مهناز افشار فرق می‌کرد. آنجا خانه او بود و او باید آن را به خوبی می‌شناخت. اما من باید حس بیگانگی‌ام را حفظ می‌کردم. اما در این نکته، آشنا بودن با محیط، می‌توانست از نگاهی دیگر به من کمک کند تا بتوانم از ابزاری که در لوکیشن هست، بهتر استفاده کنم. مثلاً وقتی بیژن میرباقری می‌گفت روی کاناپه دراز بکش، می‌دانستم که باید روی کدام قسمت کاناپه دراز بکشم تا حس راحتی بیشتری داشته باشم. اما ناآشنایی با خانه از جمله وظایفی بود که به عنوان یک بازیگر باید آن را اجرا می‌کردم.

- جایی گفته بودی خیلی با نقش‌ات زندگی نمی‌کنی. یعنی آن را بازی می‌کنی و تمام می‌شود. در جواب سوال قبل هم گفتی بازیگر «یک کارهایی» باید بکند. می‌خواهم در مورد این یک کارهایی بیشتر حرف بزنی. به عنوان یک بازیگر حرفه‌ای چه می‌کنی تا مثلاً همین بیگانگی را ایجاد کنی؟

منظورم این نیست که کارهای عجیب و غریبی انجام می‌دهم. بیشتر این اتفاقات در ناخودآگاهم می‌افتد. یعنی به عنوان یک بازیگر، بخشی از مسائل را پیشتر تجربه و زندگی کرده‌ام و حالا از آن استفاده می‌کنم. همان طور که شما هم اشاره کردید، من از آن دسته بازیگرهایی نیستم که بدل به یک شخصیت کاملاً متفاوت شوم و کاملاً در قالب نقش دربیایم. برخی از بازیگران به نقش بسیار نزدیک می‌شوند و این نزدیکی آنقدر زیاد است که درآمدن از آن قالب برایشان بسیار سخت می‌شود. اما این اتفاق برای من تاکنون نیفتاده است. من سعی می‌کنم موقعیتم را بفهمم و سپس در مقابلش واکنش نشان دهم. مثلاً با خودم فکر می‌کنم اگر خودم در چنین شرایطی قرار می‌گرفتم، چگونه رفتار می‌کردم. این نکته عجیب نیست که من با همه نقش‌هایی که تاکنون بازی کرده‌ام، نزدیکی‌هایی دارم. تلاش من همیشه این بوده که روی این نزدیکی‌ها تمرکز بیشتری داشته باشم. از طرف دیگر همیشه با خودم فکر می‌کنم شرایطی که در آن بازی می‌کنم، چه می‌طلبد. به بیان بهتر، همیشه سعی می‌کنم بیشتر از آنکه شخصیت را درک کنم، شرایط را بفهمم. یعنی در تلاشم خودم را در شرایطی که در آن بازی می‌کنم قرار بدهم.

- در سینما و تئاتر اصطلاحی داریم با عنوان «اکشن دزدی». یعنی بازیگران می‌کوشند توجه بیشتری را به خودشان معطوف کنند. با توجه به بسته بودن لوکیشن، چقدر به این قضایا فکر می‌کردی؟

به اعتقاد من، بازیگر در فیلم اندازه خاصی دارد و می‌تواند به همان اندازه حضور داشته باشد. مثلاً سکانس پنج فیلم بیژن میرباقری مال تو هست یا نیست. یعنی این سکانس برای این نوشته شده که تو دیده شوی یا یک بازیگر دیگر. به عبارت دیگر، ممکن است «آس» آن سکانس تو باشی یا یک بازیگر دیگر. این را متن تعیین می‌کند. به نظر من، وقتی «آس» آن سکانس تو نباشی، هر کاری بکنی، دیده نمی‌شوی. یعنی خودت را بکشی، بازی‌دزدی کنی یا هر کار دیگر بکنی، باز هم دیده نمی‌شوی و بعد که سکانس را می‌بینی، متوجه می‌شوی که دیده نشده‌ای، چراکه سکانس برای تو دیده نشده است. من به این نکته اعتقاد دارم. به این تجربه نیز رسیده‌ام که اندازه این سکانس برای من تا چه حدی است، چقدر باید مایه بگذارم، چقدر خرج کنم و قرار است در نهایت چه نصیبم شود.

- گاهی در بی‌حرکتی این اتفاق می‌افتد. مثل بازی رابرت دونیرو و آل‌پاچینو در فیلم «مخمصه»...

به نظر من آن سکانس برای رابرت دونیرو نوشته شده است و آل‌پاچینو هر کاری انجام دهد، بازی دونیرو بیشتر به چشم می‌زند و به نظر می‌آید.

- مثلاً آنجا نوشته شده که دونیرو باید بینی‌اش را بخاراند.

نه. اینها جزییات بازیگری است و هر بازیگر می‌تواند کارهایی را برای خودش انجام دهد. من وارد جزییات نمی‌شوم، چراکه قرار نیست ما بحث تخصصی بازیگری بکنیم. به نظر من آن سکانس برای رابرت دونیرو نوشته شده و آل‌پاچینو هر کاری کند، برنده آن سکانس رابرت دونیرو است. من خیلی به این مسائل فکر نمی‌کنم. به نظرم کلیت فیلم خیلی مهم‌تر از این حرف‌ها و مسائل است.

- یعنی کارگردان و متن همه چیز را در نهایت تعیین می‌کند؟

نه. به نظر من بازیگر باهوش آنی است که بداند در این سکانس چقدر باید مایه بگذارد. اگر شما در فلان سکانس بیش از آنکه باید مایه بگذاری، خراب کرده‌ای. یعنی به ضرر خودت بازی کرده‌ای. یعنی خواسته‌ای بیشتر روی پرده دیده شوی و نتیجه معکوس می‌گیری. من این نکته را بارها و بارها دیده‌ام. در نتیجه معتقدم که باید حساب‌شده کار کنی.

- اکران فیلم «طبقه سوم» بعد از نمایش «منهای ۲» و مقارن با نمایش «متولد ۱۳۶۱» اتفاق افتاد. فضای فیلم هم شباهت‌هایی به تئاتر دارد. به طور کلی حس می‌کنی چقدر به فضای تئاتر نزدیک شده‌ای؟ آیا این فضا برایت خودخواسته بوده؟

به هیچ وجه خودخواسته نبوده. زمانی که فیلم بیژن میرباقری را کار می‌کردیم، هنوز خبری از «منهای ۲» نبود. با این همه فضای فیلم به تئاتر نزدیک بود و به گمان من، این از سلیقه آقای میرباقری دور نیست.

بعد از فیلم «طبقه سوم» شرایطی ایجاد شد که در «منهای ۲» بازی کنم و بعد هم شرایط این بازی در نمایش «متولد ۶۱» فراهم شد. الان به فضای تئاتر نزدیک شده‌ام، البته نه به معنای فضای تئاتری که در سینما جریان دارد. تئاتر کار می‌کنم و این فضا را دوست دارم.

- در گذشته بیشتر بازیگرهای تئاتر به سینما می‌آمدند. اما این روزها اتفاق معکوس رو به افزایش است. یعنی بازیگرهای سینما به سمت تئاتر می‌روند. فکر می‌کنی چه اتفاقی باعث شده این پدیده اتفاق بیفتد؟

به نظر من این قضیه همچنان خیلی زیاد نیست و در بازیگرانی که از تئاتر به سینما می‌روند، هنر خیلی بیشتر است. مثلاً شما می‌توانی از چند بازیگر سینما نام ببری که از سینما به تئاتر رفته‌اند...

- ولی روند رو به افزایش است.

بله. نه‌تنها حضور بازیگران در تئاتر نسبت به گذشته بیشتر شده، حتی بازیگران سراغ فعالیت‌های دیگر هنری مثل عکاسی هم بیشتر می‌روند. شاید اشکال را بتوان در چند مورد پی گرفت. مثلاً بسیاری از فیلمنامه‌هایی که پیشنهاد می‌شود، آنقدر ضعیفند که شما ترجیح می‌دهی بازی نکنی. فیلم‌های ضعیف بسیاری ساخته می‌شود که ارزش حاضر شدن و بازی کردن ندارند. به همین دلیل است که شما گاهی می‌خواهی یک فعالیت دیگر هنری انجام بدهی، چرا که بازی در سینما به تنهایی ارضایت نمی‌کند. حضور من در تئاتر این بوده. بعضی از فیلمنامه‌هایی که پیشنهاد می‌شد، بد و متوسط بودند و من می‌دیدم که اوضاع تئاتر الان خیلی بهتر است. کارهای خوب و آبرومندی در عرصه تئاتر اجرا می‌شود. حتی بدترین تئاتر را که می‌بینی برایت جالب و ارزشمند است و ناامید از سالن بیرون نمی‌آیی. مثل یک کار بد سینمایی نیست که گاه یک کپی بد و ناقص است و به عنوان یک کمدی، حتی یک لحظه هم نمی‌خندانت.

- البته به جز ماجرای دستمزد...

این ماجرا وجود دارد. اما جو تئاتر خیلی سالم و خوب است. دوستانی که در کنار آنها کار می‌کنم، چهار تا کتاب خوانده‌اند. شاید برای بعضی از اهالی سینما، کتاب خواندن مسخره و بی‌فایده باشد. اما در تئاتر این‌گونه نیست. شاید در سینما، وقتی از کتابخوانی حرف بزنی، مسخره‌ات بکنند و فکر کنند داری ادا درمی‌آوری. ولی این نکات آنقدر در تئاتر مرسوم است که تو باید خودت را مرتباً به بچه‌ها برسانی تا جا نمانی. در همین کار ما، من از همه عقب‌ترم. آنها کمی نمایشنامه و رمان خوانده‌اند. فضای کار خیلی خوب است. فقط مشکل پول است. تئاتر پول ندارد.

- برگردیم به «طبقه سوم». اکران فیلم محدود انجام شده. به عنوان یک بازیگر که دوست داری کارت دیده شود، این نحوه اکران چه آسیب‌هایی دارد؟

برایم عجیب است که فیلمی بازی کنم و اکران محدود نداشته باشد. اغلب فیلم‌هایی که من بازی کرده‌ام، اکران محدود داشته‌اند در صورتی که این اتفاق واقعاً وحشتناک است. شما الان وضعیت اکران را نگاه کنید. فیلم‌هایی از امکانات بیلبورد و اکران گسترده برخوردارند که کمتر به جنبه‌های فرهنگی توجه دارند. به نظر من، این نکته پیامی را از سوی مدیریت فرهنگی دارد که اگر می‌خواهید فیلم کار کنید، به همین دوایر غیرملتهب بیایید، کمدی‌های بی‌دردسر بسازید و اکران خوب بگیرید. این پیام را می‌توان دریافت کرد که دنبال فیلم‌های پردردسر اجتماعی نباشیم. این نشانه و علامتی است که مدیریت فرهنگی به سینماگران می‌دهد. در حوزه‌های دیگر همین مساله وجود دارد و این اتفاق هرساله بدتر می‌شود. در سال‌هایی فیلم‌هایی وجود داشت برای آنکه به سینما بروم. آثاری از بیضایی، بنی‌اعتماد و صدرعاملی پرفروش می‌شدند؛ فیلم‌هایی اجتماعی که حرفی برای گفتن داشتند.

مردم همان مردم هستند، اما چه اتفاقی افتاده که چنین شده؟ به نظر من این اتفاق ترسناک است. به نظرم مدیران باید تدبیری بیندیشند.

- چه اتفاقی افتاده که سینما به این سمت رفته؟ مثلاً شما می‌گوید که کلی فیلمنامه ضعیف دست‌تان می‌رسد...

بسیاری از کارگردان‌های نه‌چندان حرفه‌ای به راحتی پروانه ساخت می‌گیرند، آن‌وقت فیلمسازان حرفه‌ای که سال‌ها کار کرده‌اند با مشکل مواجهند. البته این فقط در سینما نیست. بسیاری از کتابفروشی‌ها در حال تعطیل شدن هستند و به کبابی و بانک تبدیل می‌شوند. تئاتر وضعی بهتر از بقیه هنرها دارد. ولی بچه‌های تئاتری از جان مایه می‌گذارند. من نمی‌دانم چه جوری زندگی می‌کنند. من همیشه از خودم می‌پرسم اگر سینما نبود، من باید چه می‌کردم؟ خیلی سخت است. از صبح کار می‌کنند و در نهایت هیچ درآمدی ندارند، در حالی که خیلی از بازیگران در فیلم‌های درجه چند بازی می‌کنند و چند برابر دریافت می‌کنند. فیلم‌های آنها به راحتی اکران می‌شود و می‌فروشد. به نظر من وزارت ارشاد برای این مساله باید تمهیدی بیندیشد. مثلاً چند روز پیش جلوی نمایش «هدا گابلر» را گرفتند و با بچه‌ها برخورد خیلی بدی شد. این نمایش از مرکز هنرهای نمایشی و وزارت فرهنگ و ارشاد مجوز دارد و در حال اجراست. چرا باید با عوامل برخورد شود؟ یک بازیگر و هنرمند تئاتر باید به چه دلخوش باشد؟ ما در فضای فرهنگی کار می‌کنیم. چرا باید این اتفاق برای ما بیفتد؟

- تجربه‌ات از بازی در «طبقه سوم» چه بود؟

کار کردن با بیژن میرباقری نکات آموختنی بسیاری برای من داشت، چراکه جدای از توانایی او در کارگردانی، میرباقری می‌داند که فیلمش چه شمایلی باید داشته باشد. او کارش را می‌شناسد و می‌تواند مطابق این شناخت، کارش را پیش ببرد. او فیلمبرداری و نورپردازی را خوب بلد است و می‌داند با بازیگرها چگونه کار کند. برای من این نکته را داشت که یک کارگردان خوب، چطور کار می‌کند...

- تا بعد فیلم خودت را بسازی؟

بله... شاید.

نکته

برایم عجیب است که فیلمی بازی کنم و اکران محدود نداشته باشد. اغلب فیلم‌هایی که من بازی کرده‌ام، اکران محدود داشته‌اند در صورتی که این اتفاق واقعاً وحشتناک است. شما الان وضعیت اکران را نگاه کنید. فیلم‌هایی از امکانات بیلبورد و اکران گسترده برخوردارند که کمتر به جنبه‌های فرهنگی توجه دارند.
به نظر من، این نکته پیامی را از سوی مدیریت فرهنگی دارد که اگر می‌خواهید فیلم کار کنید، به همین دوایر غیرملتهب بیایید، کمدی‌های بی‌دردسر بسازید و اکران خوب بگیرید.

عکس: امیر جدیدی